



2011/11/15

ولی احمد نوری

شیخ جمال الدین افغان

«ارنیست رونان» (Ernest Renan) نویسنده، فیلسوف و مؤرخ بزرگ فرانسوی در سالهای ۱۸۸۵م (معاصر شیخ) در وصف او نوشته است: «زمانی که با شیخ جمال الدین افغان هم صحبت می شدم، حریت افکار و طبیعت نجیب و درست او، مرا به این اعتقاد و امیداشت که من در برابر خودم یکی از آشنایان قدیم خویشتم را دارم. با حضور شیخ افغان و سخنانش تصور میکردم «ابن سینا» یا «ابن رشد» یکی از آن آزاد مردان دنیا را می بینم که روح انسانیت بوده اند.»

بخش ششم

فلسفه شیخ جمال الدین افغان
از آثار صلاح الدین سلجوقی فقید
تخلیص، تصحیح و دوباره نویسی از ولی احمد نوری

خصایل

در نگاه شیخ جمال الدین افغان «خصایل» عبارت از (حیا)، (امانت) و (صدق) میباشد، و در این مورد شیخ افغان ابتکار خاصی دارد: پایه فضایل از نگاه افلاطون چهار فضیلت را احتوا میکند و علمای متأخر سعی کردند تا پایه های سابق را تعدیل نمایند. چنانچه برخی از این متأخرین پایه های جدیدی را که با عصر نوین مناسب بود تقدیم نمودند، لیکن پایه و قائمه ایرا که شیخ جمال الدین افغان ابتکار نمود، به کرامت انسانی لایق تر و برای نظام اجتماعی جدی تر و برای حصول بر غایت عالی کفایت بخش تر بود.

ارسطو به خطا میروید، هنگامیکه حیا را پدیده خفت و اهانت می نگیرد، چنانچه می گوید: «حیا لغزش و خطاکاری را بسوی خود میخواند، در حالیکه بهتر است انسان از خطاکاری و لغزش اجتناب نماید. شاید منظور ارسطو از کلمه حیا خجلت زدگی باشد و کلمه حیا در اثر سوء ترجمه بجای کلمه خجلت زدگی آمده است، اما حیا و خجلت هر دو از مقوله واحد شمرده می شوند، با این تفاوت که حیا از گناه سبقت دارد، ولی خجلت بدنبال گناه میروید و تابع آن میشود و هر دوی این کلمه ها فرمانبر حکم ضمیر می باشند. باوجود این شایسته نیست که خجلت را مذموم بشماریم، زیرا از حیات ضمیر خبر میدهد، پس آنکه بدنبال گناه و لغزش، خجلت او را در خود می پیچد، نسبت به کسی که گناه میکند فضیلت مند تر می باشد و خجلت را بخود راه نمیدهد.

قدمای دهریون می گفتند: «حیا مانع رزق است، چنانچه دهریون معاصر از مرگ حیا حرف میزنند و گویی ایشان از مرگ ضمیر صحبت میکنند. پس حیا از نگاه اسلام و فلسفه حقیقی اخلاقی انسان عبارت از نور خورشید ضمیر است، و «امانت» عبارت از نیروی نامیه آن و «صدق» عبارت از اشعه زاینده و پاک کننده آن میباشد. به عباره دیگر حیا عبارت است از سپر نگهدارنده جمال، امانت عبارت از حصن مستحکم متاع خیر، و صدق عبارت از صندوق حفاظت کننده جوهر حق میباشد. جمال و خیر و حق از نگاه سقراط عبارت است از اقامیم ثلاثه حقیقت، همچنانیکه هدف از سلوک انسانی همین حقیقت بوده و این است کمال. پس انسان موجودی است دارای روح، ضمیر و الهام، همچنانکه دارای نفس، غرائز و عقده های نفسی نیز هست. و دهریت عبارت از غرائز و عقده های نفسی است و این حکومت غرائز می خواهد ذلت و سستی، خوف و ارعاب و تفرقه و کراهیت تعمیم گردد. بنا برآن گناه ها و انحرافات از طغیان و سرکشی غریزه جنسی و عقده ها سرچشمه میگیرد. در عین زمان دزدی، رشوت و اختلاس مولود انحراف غریزه تملک و افراط آن بشمار میروید.

این غرائز می خواهند همه انسان ها ذلیل، احمق، دنی و طمع کار باشند، مسلوب العقل، فاقد قناعت و مناعت، عزت و کرامت باشند و نامی و بغض و بدبینی و منازعات در میان انسانها شایع گردد و در همین حال است سائر غرائزیکه متصف به صفت سرکشی و استبداد خلق گردیده است. زیرا هر غریزه میخواهد در کار خویش مستقل بوده حق سائر غرائز را سلب نماید.

د پانو شمیره: له 1 تر 14

افغان جرمن آنلاين په درنېنت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاډونه: دليکنې دليکنيزې بڼې پاډوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولۍ

چنین است رد فلسفی شیخ جمال الدین افغان در برابر دهریون و هواخواهان معلوم الحال ایشان، و اما رد علمی شیخ افغان دست کمی از رد فلسفی ندارد، یا اینکه شیخ افغان پیش از آنکه عالم و متخصص علم بخصوصی باشد، فیلسوف است. او با نیروی علم در پی رد دهریونی که برای کائنات و حیات خالق دیگری از دهر، طبیعت، ذرات و امثال آن میتراشند بر میخیزد و استدلال می نماید که: انسان تسخیر کننده بحر و بر و فضاء و تسخیر کننده قوای طبیعی چسان ممکن است مخلوق ماده و یا نیروی ناپیما فایده اراده، علم و عدل باشد؟ و چگونه ممکن است دستور حیات و قانون طبیعت، برای کائنات حیه و غیر حیه از مبداء (لاشعور) و (لااراده) بظهور برسد؟ و چون برخی از دهری ها میگویند: اشیا مرکب است از ماده، قوه و شعور (ماتئیر، فورس و انتلیجنس). معنایش اینکه این اشیا سه گانه در هر دره وجود دارد. این طرز تفکر هر چند از نقطه نظر حال و محل، جوهر و عرض مشتمل به مشکلات علمی و منطقی میباشد، ولی باوجود آن باز هم شیخ جمال الدین افغان محاضر و بیانیه خویش را در جمیع طبقات القا می نماید و نمیخواهد غور و دقت خویش را در ساحت منطقی منحصر بسازد، بلکه همین مقدار را کافی می شمارد که از سر این مسئله به اشارت و نگاه گذرا عبور کند و از پهلوی دیگر که از فلسفه و اجتماع مزج یافته وارد آن گردد. چنانچه شیخ افغان میگوید: چگونه ممکن است مثلاً ذرات و جراثیم از آینده خویش مستشعر و آگاه باشند؟ بدین معنی که بدانند از آنها پرندۀ دارای منقار و چنگال، و یا سگ پستاندار تشکیل خواهد شد؟ آیا آنجا مجلس و پارلمانی وجود خواهد داشت که این ذرات و جراثیم بدور هم جمع شوند و در باره آینده خود مشوره کنند و دساتیر و نقشه هایی را برای اجراءات خویش وضع نمایند؟

بلکه آفرینشی که در شکل و ترکیب و شعور و اراده اشیا آفریده شده، نهایت اتقان بکار برده است، لاجرم بایست محصول قدرت، علم و اراده خداوند(ج) باشد. خداوند خالق و عادل! پس آیا ممکن است (شئی) از (لا شئی) هیچ بوجود آید؟ لذا ممکن نیست اراده از لا اراده و علم از لاعلم صادر گردد. ما این اشیا را در خویشتن می بینیم، زیرا ما مخلوق هستیم و روح الهی در ما دمیده شده است. پس آیا امکان دارد سایه های این صفات جمیل در وجودی که مولود طبیعت، ذره، تصادف، دهر و امثال آن باشد، به مشاهده برسد؟

اما نسبت به نظریه داروین و فکر نشو و ارتقا، موضوع شکل شگفت انگیز ترین شگفتی ها را بخود میگیرد. در همین سالی که شیخ جمال الدین افغان رساله معروف خود را نوشت، داروین پدرود حیات گفت و دو سال قبل از تألیف این رساله، داروین کار و تألیفات خود را اتمام بخشیده بود. در این وقت هیچ ترجمه ای از کتاب های داروین در شرق وجود نداشت، زیرا نخستین ترجمه کتابهای وی در موضوع (اصل النواع) بود که توسط استاد اسماعیل در سال (۱۹۲۷) جامعه عمل پوشید. حال باید پرسید که شیخ جمال الدین افغان از کجا توانست در فکر و اندیشه داروین دست یابد؟ (هرچند این دستیابی در شکل مجمل آن باشد). مسئله نشوء و ارتقا از لحاظ محیط و شرایط زیست یک سنت کائنات و جهان موجود بوده و امری نیست که محل اختلاف واقع گردد. اما بحث و اختلاف چه در گذشته و چه در حال به اطراف انواع می چرخد: آیا انواع به آفرینش مستقل و جداگانه آفریده شده اند؟ یا بر طریقی که داروین گمان کرده؟ از حالی به حالی تطور و دگرگونی می پذیرد؟ و طریق داروین عبارت است از انتخاب طبیعی!

شیخ جمال الدین افغان هنگامیکه در برابر اندیشه انتخاب طبیعی در تطور کائنات به معارضه برخاست، در عین وقت معارضه شدید در بین «ولیر فورس» (اسقف اکسفورد) و «هکسلی» یعنی نزدیکترین شاگردان و اخلاص مندان داروین در اکسفورد انگلستان برپا گردیده بود. با آنکه «هکسلی» این مخلص درجه اول داروین که خویشتن را در استادش (داروین) فانی ساخته بود، نسبت به مسئله انتخاب طبیعی ایمان نداشت. دلایلی که در بین «ولیر فورس» و «هکسلی» بصورت متبادل ارائه میگردید، تقریباً عین دلایل بود که بین شیخ جمال الدین افغان و داروین وجود داشت و شیخ در این زمینه با استشهاد مسئله «ختنه» که در میان انسان های قسمت اعظم جهان رائج میباشد، ابتکار در خور وصفی را نصیب گردید، چنانچه در محالش توضیح گردیده، استدلال داروین در این مورد ضعیف ترین استدلال را تشکیل میداد.

با وجود اینکه تطور ناشی از سنت کائنات را احدی انکار نمی نماید، مگر تطور به طریقی که انواع بروی انتخاب طبیعی تبدل پذیرد و مخلوق آفرینش و خلقت مستقل نباشد، همواره و تا امروز محل مناقشه قرار دارد و تا هنوز دلایل قاطعی که منجر به یقین و ثبوت گردد در زمینه سراغ نگردیده است.

شیخ جمال الدین افغان که دهریت را مرکز ذلت و مصدر فساد و خود سری و موجب سقوط فرد و اجتماع میداند، تاریخ نهضت های ملل را، با ایمان مبادی و موجودیت ذاتی ایشان پیوند میدهد. کذا سقوط ملت ها را به نفوذ دهریون فاقد ایمان به خدا، فاقد مبادی و نظم و فضایل، فاقد عدل و کرامت وابسته میداند. هنگامیکه شیخ جمال الدین افغان بسوی عدل یعنی امری که دشمن دهریون بشمار میرود، دعوت میکند، چهار مسئله ای را که ممکن است عدل بر اساس آن استوار گردد تذکر میدهد :

■ اول : دفاع - دفاع هر فرد از آنچه در اختیار دارد و این روش بی بند و باری دنیوی را به بار خواهد آورد.
■ دوم : شرف - همچنان وقتی که شرف نور دین روشن نشده باشد، ایجادگر تفرقه و کینه های متقابل عنصری میباشد. این عجب است که شیخ جمال الدین افغان که از کرامت انسانی عزت می جست، نه از شرف مادی عزت میخواهد و نه افتخار می جوید و شیخ در این میدان از ارسطو پیوند و اتفاق می پذیرد، چنانچه زمانی از ارسطو پرسیدند، کدام یک را فضیلت مند تر میخواند؟ شرف یا فضیلت؟ ارسطو در پاسخ اظهار داشت : فضیلت افضل است! و سپس گفت : شرف ناشی از خود ما نیست، بلکه شرف چیزی است که به منزله پاداش فضیلتی که از ما سر میزند، بما پیش می آید و این است شأن شرف معنوی که عبارت از پاداش فضیلت میباشد. اما شرف کسبی که بوسیله مال، قوت و جاه عرض وجود میکند بهیچ وجهی نمیتوان آنرا در شمار شرف حقیقی جا داد.
■ سوم : حکومت - از آنجائیکه حکام بر اساس مبادی حرکت نمی کنند، دوام عدل نیز از ایشان توقع نمی رود.

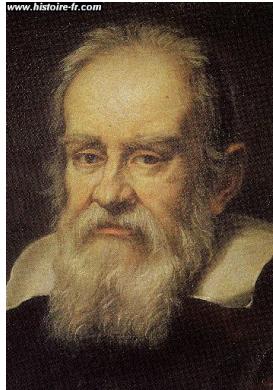
■ چهارم : دین - ابتدای ترین چیزی که دین بر آن معتقد میشود، وجود خدا و جیات ابدی است و این نسبت به دهریت دارای فضیلت زیاد بوده بلکه علای میباید برای شفای زهر های دهریون و این یگانه عاملی بشمار میرود که شخصیتی چون (امانوئل کنت) را از عقیدت اولی اش منصرف ساخت. او معتقد بود که : « شایسته نیست علم النفس را مبنی علیه علم اخلاق شمرد و یا آنرا بر مبنای علوم الهی بنا کرد. زیرا علم النفس علم اخلاق را ملوث و آلوده می سازد. همچنانیکه الهیات از علم اخلاق انسانی بیرون رفت.» هنگامیکه کنت به «انتینومیا» (برهان خلف) مواجه گردید، چاره ای جز این ندید که بوجود خداوند و ابدیت روح و پیدایش بار دیگر اعتقاد نماید.
نظام ابدی که شیخ جمال الدین افغان بر آن عقیده دارد، جزئی است از نظام کائنات و شیخ افغان نخستین مفکری به شمار می رود که نظام کائنات و موجودات را بدو نوع تقسیم نمود که یکی نظام طبیعی و دیگری نظام ابدی است، نظامی که ضمیر را بسوی اعتراف اینکه خداوند موجود است، سوق میدهد و معترفش می سازد که ابدیت روح و پیدایش و زنده شدن بار دیگر دارای حقیقت و واقعیت میباشد.
شیخ جمال الدین افغان در این زمینه ابتکار دیگری دارد که مؤید عمق تفکر او در دین و فلسفه میباشد، چنانچه معتقد بود که انسان دارای قوه حاسه ای است که خیر را از شر جدا و متمایز میسازد و این امری است که «کانت» و «شفتسری» و جز ایشان از فلاسفه متأخرین نیز بدان معتقد بودند. شیخ جمال الدین افغان این قوه تمیز کننده را «مزاج بزرگ انسان» نام میگذارد.

شیخ افغان طریق ابتکاری دیگر را در پهلوی آن می افزاید. طوریکه میگوید : حس انسانی دارای قوه پاک کننده است که بوسیله آن نهاد و ضمیر را از شر و پستی پاک میسازد، مانند قوه دفع کننده ایکه فضلات را از معده دفع می نماید. پس رسالت شیخ افغان عبارت است از آنکه انسان شریف ترین مخلوقات بوده و بنده خدا و آقای طبیعت است و وظیفه دارد از دو نظام جاویدان خداوندی یعنی نظام طبیعت و نظام ابد متابعیت و پیروی بعمل آورد.
نظام طبیعت انسان را بسوی حکمرانی بر عناصر و قوه طبیعی روی زمین، از بر و بحر گرفته تا اجرام سماوی میرساند، پس وظیفه انسان است تا در بحر های طبیعت شنا کند و قوای طبیعت را ، اعم از بخار، ذره و اشیا کائنات بوسیله علوم طبیعی، ریاضی و میخانیک مسخر و تحت اداره خویش بیاورد. و نظام ابدی انسان را بجانب ضمیر و مبادی، فضایل و انسانیت از قبیل خیر، حق و جمال، رهنمایی و ارشاد میکند و از اینجا بسوی جهان قدسی نورانی رهیاب میشود. جهان نورانی ایکه سینه را گشایش بخشیده، فکر را وسعت، عواطف را تجلی و آرزو ها را رشد میدهد.

هنگامیکه ما بسوی جهان طبیعی نظر می اندازیم خویشتن را در کره خود (زمین) می یابیم، و زمین خود را در منظومه شمسی مشاهده میکنیم و خود را در امکان کوچکترین شی می یابیم، نه تنها کوچکترین بلکه یکباره خود را کم می نماییم. زمانیکه چشم بسوی نظام ابدی می گشائیم خویشتن را منور به فضایل قدسی می بینیم. فضایی که از

اسماء الله نور میگیرد و بالا تر از سطح طبیعی جا دارد. پس مسلمان موجودی است مالک هر دو جهان، طبیعی و ابدی، و در جهان ابدی بنده مؤمن و دوست صمیمی خداوند و در جهان طبیعی آقای با کرامت طبیعت بشمار می آید. این است سعادت دو جهان.

مسلمان بر عکس دهری ها کوشش نمی نماید نظام ابدی تابع نظام طبیعی باشد و تلاش نمی کند روح و اراده را در دستگاه و تحت میکروسکوپ سراغ نماید و یا اینکه خداوند را مانند « گالیلی » با تلسکوپ جستجو کند¹ مسلمان



Galilée 1564 – 1642

مساعی به خرج میدهد انسان را در آئینه بوزینه، حیوانات، ذره، جرثومه و میکروب مشاهده کند، کذا کوشش نمی نماید انسان را در تعاملات کیمیایی و اجرات میخانیکی ببیند، بلکه او به نور خداوند بسوی انسان نظر می افکند و معتقد است که آنچه در نظام ذره و طبیعت جریان می یابد ممکن نیست بر زندگی مخصوصاً بر اراده تطبیق گردد و این امری است که عده ای زیادی از علما بر آن اعتراف ورزیده اند.

مساعی و کوشش مسلمان این است که سلوک و رفتار خود را در نظام ابدی معیار کار و بحث خویش در نظام طبیعی بسازد. برای مثال هنگامیکه از شب و روز بحث و تحقیق کرده نیروی ذروی و اشعه کائنات را کشف و تسخیر می نماید به این اکتفا نمیکند، بلکه سلوک اخلاقی خویش را که از نظام ابدی الهام میگیرد، تحت نظر قرار میدهد و می پرسد : این قوه کجا و چگونه مورد استعمال واقع می شود؟ باید گفت که اخلاق و ادب اجازه نمی دهد قوه مذکور برای فساد و هلاک نمودن زرع و نسل بکار برده شود و خداوند فساد را دوست ندارد.

موقعیکه انسان عقل خویش را بر نظام طبیعی ورزیده می سازد و نفس خود را بر نظام معنوی تأدیب میکند، نفس را چنان می یابد که در وسط دو ساحل، راست و چپ قرار داشته در یکی از این دو ساحل مزارع حاصل خیز و در دیگری حیات نزهت افزا موجود باشد، در یکی آن خودش را، و در دیگری اجتماعش را مشاهده میکنند. در یک ساحل خلق و در ساحل دیگر خالق، در یکی نعم دنیا و در دیگری سعادت آن جهان را می بیند.

هنگامیکه که مناقشه در امور طبیعی بیرون از موجودیت ما صورت بگیرد ما بی تفاوت خواهیم بود، لیکن در صورتیکه مسئله به عزت و کرامت ما ارتباط و تعلق یابد ممکن نیست موقف بیطرف بخود اختیار نموده ساکت بمانیم.

زمانیکه «دیموقراطیس» میگوید : اجسام مرکب از ذرات یا اجسام کوچک سخت میباشد. و موقعیکه «ارسطو» میگوید : اجسام ترکیب یافته از هیولا و صورت است، برای ما تفاوتی ندارد که چون مشاهده بیطرف بمانیم، همانطوریکه برای ما مهم نیست که در میان «برجستون» و «اینشتین» در مورد آنچه به مسئله زمان ارتباط و تعلق میگیرد موقف بی تفاوت اتخاذ نماییم. کار سهل برای ما این است که دلایل هر دو طرف را استماع نموده هر دلیلی را که در نظر خویش قویتر بیابیم جانب آنرا اختیار کنیم.

اما در امور متعلق به عزت و کرامت و مبادی ما، از قبیل اینکه گفته شود : انسان بوزینه است و باید بر طبق مبداء تنازع البقا و یا قانون جنگل حرکت کند. و یا اینکه گفته شود : انسان را میتوان در آئینه ذره مشاهده کرد. پس در این حال چه ما، و چه شیخ جمال الدین افغان که به کرامت و عزت انسانی سخت ترین تمسک کنندگان شمرده میشود، موقف بی تفاوت نخواهیم پذیرفت، بلکه بر ماست که در برابر اهانت کنندگان انسانیت به مبارزه برخیزیم و

تبصره از ولی احمد نوری

1- در اینجا احساس میکنم، شیخ جمال الدین افغان با « گالیلی » عالم متبحر، فیزیکدان بزرگ و ستاره شناس معروف جهان و با تئوری ها و تحقیقات او در باره طبیعت، کائنات و عالم فیزیک توافق ندارد و از وی با استهزا یاد کرده است. برای معلومات خوانندگان افغان خاصاً جوانان ما باید مختصری در باره گالیلی نوشت که در چه مقام منبع علمی قرار دارد و امروز همه بشریت به تحقیقاتش، به تجارب علمی اش و به یافته هایش می بالد. «گالیلی» (Galilée 1564 - 1642) این گالیلی بود که برای بار نخست بزرگترین تلسکوپ یا دوربین جهان را ساخت تا بتواند نظام شمسی را با آن مطالعه کند و با تحقیقاتش تمام تصورات بشری را در باره نظام شمسی دگرگون سازد. این گالیلی بود که گرد بودن زمین را تأیید نمود، تصورات بشری را که تا قرن پانزده فکر میکردند زمین هموار است، رد کرد. و باز همین گالیلی بود که تصور اینکه آفتاب دور زمین میچرخد را رد و تأیید کرد که زمین به دور آفتاب می چرخد. آثار گرانبهای بیشماری در باره علم فیزیک و ستاره شناسی به بشریت گذاشت که تا امروز مورد استفاده علما و محققین است¹

با تمام براهین و دلایل دست داشته معنوی و یا دلایل مادی منطقی، استدلالات ایشان را در این زمینه تردید نمائیم. همچنانیکه شیخ جمال الدین افغان خود اینکار را انجام داده است.

تصوف شیخ افغان

شیخ جمال الدین افغان از خانواده صاحب مجد² و شرف و دارای تاریخ پر از قهرمانی و جهاد، چشم بدنیا گشود. از خانواده ایکه از قرنهای بدینسو در برابر هیچ متجاوز و غارتگر، سلاح را از دست نینداخته، و در مقابل تجاوز مغل به جنگ برخاستند و سستی و اندوه را بخود راه ندادند، و در برابر هیچ دشمنی از عزم و تصمیم خویش نکاستند. حتی در برابر شدت استعمار غربی که سیل آسا بر قاره های افریقا و آسیا سرازیر گردید و قاره 400 میلیونی (تعداد نفوس هند در سال نشر نخست این نبشته) هندوستان را غلام و برده خویش ساخت، مضمحل نشده و از مقابله دست برنداشتند.

هنگامیکه شیخ جمال الدین افغان در مرحله صباوت قرار داشت، در دور و پیش او، سخنی و یا قصه های شبانه ای وجود نداشت که فکر و خاطر را بخود مشغول ساخته و برای مردم چیزی مهم نباشد. فقط یک مسئله در خاطرها و اندیشه ها پیچیده بود که عبارت از موضوع هجوم انگلیس به افغانستان و قیام افغانهای شجاع و مبارز بود. قیامی که همه خود را مانند یک فرد و یک پیکر ساخته، در مقابل نیروی انگلیس بپا خاسته و سپاه آنها را درهم بشکنند تا آن حد که از لشکر بیست هزاری آنها، جز یک تن (داکتر برآیدن) باقی نماند و تا آنکه صحنه های جنگ از کابل تا «کنر» (مسقط الرأس شیخ افغان) پر از نعش و اجساد کشتگان انگلیس گردد.

خانواده شیخ افغان

شیخ در خانواده ای چشم بجهان گشود که در جنگها و جهاد نامور بودند و دلهای افراد آن از غیرت دین و وطن می تپید و به حفظ و نگهداری اخلاق و سنن رسول الله (ص) شهرت داشتند. شیخ جمال الدین افغان ازین محیط عالی روحی و فضای آمیخته با خون و دود، دو اصل ذیل را الهام گرفت.

□ اول : کشنده ترین درد، بلکه برباد کننده ترین و با، در جهان اسلام اینست که مسلمانها زبون و سرافکنده غیر خدا(ج) باشند و عناصر بیگانه از دین، با دین و حاکمیت و اراده و تقالید ایشان بازی کنند و منافع و اقتصاد آنها را تحت حکم خویش قرار بدهند.

□ دوم : این دردی که به جان شرف افتاده بی دوا و درمان ناپذیر نیست. دردی است که افغان ها دوی حقیقی آنرا کشف و تجربه کرده اند، تجربه مکرر و بار بار و ملتفت باید شد که این دوی آزموده عبارت است از ایمان بخدا و تمسک به مبادی بلند و نمونه اعلی دینی و اخلاقی، پیراستگی به فضایل ایثار، شجاعت، عفت و چنگ زدن به «حبل الله المتین» و بالاخره وحدت و همبستگی در فکر و عقیده و آمل و الام.

این نخستین هسته ای بود در مرکز شخصیت منظم شیخ جمال الدین افغان. عده ای از علما از قبیل «هید فیلد» و امثال او باین عقیده اند: شخصیت منظمه، مانند ذره و یا منظومه شمسی دارای مرکزی چون پروتون یا خورشید میباشد و الکترون ها، سیارات و اقمار بدور آن میچرخند. پس هسته اولی شخصیت شیخ افغان را وطن، صیانت موجودیت و تدبیر آن تشکیل میداد. بنابراین سیاست و حیثیت ستون فقرات را در بنیان حیات او و حیثیت «رکن یمانی»³ را در کعبه تأملات وی داشت. پس همه آنچه خداوند از علم گسترده و ادب رفیع و فلسفه عمیق به شیخ افغان ارزانی و موهبت فرموده بود، امور ثانوی شمرده میشد که مانند سیارات و الکترونها گرداگرد مرکز عالی آن (سیاست) دور میزد.

محیط علمی شیخ افغان

و اما محیط علمی شیخ جمال الدین در افغانستان، پشتونستان و شمال هند که از قرن 17 تا ایام شیخ وجود داشت،

2- «مجد» کلمه عربی است، اسم مصدر به معنی بزرگی، شکوه، شرف و برتری است.

3- «یمانی» کلمه عربی است، منسوب به یمن سرزمینی در جنوب شبه جزیره عربستان. به معنی ساخته شده یا پرورش یافته در یمن مثل «شهد یمانی» و «نیغ یمانی» که فرخی در اشعار خود بکار برده است یا «برق یمانی» که در اشعار سعدی دیده می شود. (رکن یمانی، یکی از ارکان چهارگانه کعبه معظمه، قبل از رکن حجر الاسود که حاجیان بر رکن یمانی دست می کشند و بعد در رکنی که حجر الاسود قرار دارد، آنرا می بوسند)

محیطی بود مزدحم و شگوفان از علم، حکمت، فلسفه و کلام و اشخاصی همچون «شیخ محمود جونفوری»، «میر زاهد هروی»، «ملا محب الله بهاری»، «قاضی مبارک»، «مولوی حبیب الله قندهاری»، «قاضی بشد کنری»، «حافظ دراز پشاوری»، «مجاهد بزرگ نجم الدین رحمت الله» (مولانای هده)، «ملای سنبت» و «ملا فیروز» درین دیار بدرجه نبوغ رسیدند و پنج عالم اخیر الذکر از جمله معاصران تقریبی شیخ جمال الدین افغان بشمار می روند.

در این قرون سه گانه اخیر، تطور و دگرگونی بزرگ در طرق مدرسه ای عرض وجود کرد، چنانچه بر علم کلام از فلسفه افزودند و فلسفه را ممزوج و مخلوط با تصوف «وحدت الوجود» نمودند و «وحدت الوجود» هم با ادب تلفیق شده بود. این جریان و پدیداری ها تنها در همین مناطق جلب نظر میکرد و در بلاد عربی از آن سراغی نبود.

این وضع جدید در ساحه دراست⁴، پدیده ای بود که ابوعلی سینای بلخی برای بار نخست در کتاب معروفش بنام (اشارات) آغاز کرد، و اشخاصی از قبیل (جلال الدین دوانی)، (شیخ شهاب الدین سهروردی)، (ملا صدرا) و (شیخ محمود جونفوری) و عده زیادی امثال ایشان به راه وی رفتند و از وی تابعت کردند. بنا بر تحلیل بالا این علما هم فلاسفه، هم کلامی، هم صوفی و هم ادیب بحساب می آمدند.

لذا شیخ جمال الدین افغان، در آغاز جوانی مانند هر طالب دیگر افغان از این قاعده مستثنی نبوده برای آموختن دین، فلسفه، تصوف و ادب کمر همت بست و تحصیل خویش را به وجه اکمل به پایان رسانید.

قرار مسموع، شیخ جمال الدین افغان نزد (قاضی بشد کنری)، (حافظ دراز پشاوری) و (حبیب الله قندهاری) شاگردی کرده است و این اشخاص از لحاظ وسعت علمی خویش بخصوص در رشته علوم فلسفه و منطق نظیری در اقطار اسلامی آن وقت نداشتند. مزید بر آن از آنجایی که شیخ افغان سخت دل بسته علم بود، تلاش او جهت آموختن علوم در این حد توقف نکرد، بلکه مجاهدات بیشتر خویش را برای آگاهی آنچه در مدارس فکری (سیاسی، فلسفی و علمی جدید) تدریس و تحصیل میگردد، به راه انداخت و همت گماشت.

از شگفتی هایی که به حد اعجاز میرسید این بود که شیخ جمال الدین افغان از روح و اصل این دراست⁵ (4) آگاهی داشت. باوجود آنکه این مدارس در آنوقت وسعت و شهرتی در شرق نداشتند و تراجم و مترجمینی در آنجا سراغ نمیشد تا محققین علم را در آنچه می آموزند و تحصیل میکنند یاری و معاونت نمایند.

همه آنچه را که شیخ جمال الدین افغان در مدرسه آموخت و یا از آفاق اندوخت و یا در اثر نتیجه مطالعات خستگی ناپذیر و داشتن اهتمام شدید به مطالعه، بدست آورده بود، بر محور مشخص میچرخیدند که عبارت بود از: «امور اجتماعی و سیاسی» و همین روش و عادت فلاسفه قدما بود. این روش شیخ افغان چنین دلیل داشت که این فلاسفه، نخستین فلاسفه اخلاقی شمرده میشوند که در زمینه اخلاق فرد و اجتماع روشنی انداختند. باوجود تفاوت زیاد میان حکیم و عالم، ما ایشان را بنام حکما یاد میکنیم، زیرا برخی از علما خاصاً آنعده که خویشتن را عالم طبیعی یا بیولوژی میدانند، میکوشند فلسفه اجتماعی را بر علوم خویش تطبیق نمایند. چنانچه «سپنسر» عالم مشهور، علم اخلاق را بر مسئله «تنازع للبقاء، یا مجادله برای بقا»، «انتخاب طبیعی» و «بقا برای اصلح»⁶ تطبیق کرد و عالم معروف دیگر «روزنبرگ» در پی تطبیق علم اخلاق بر نظام ذره (اتوم) برآمد و آنرا عملی نمود.

اما مسائل اجتماعی نزد فیلسوف افغان شیخ جمال الدین مصدر فکر و اندیشه بود و این ارزش دهی شیخ افغان به مسائل اجتماعی تا آن حد جدی و گرم بود که می کوشید آن را مقیاس برای امور طبیعی نیز بسازد. مثلاً هنگامی که در محاضره (لکچر) خود (رد بر دهری ها) موضوع ترکیب ماده را از اشیای سه گانه (میتل، فورس و

4- «دراست» کلمه عربی دراسته است، اسم مصدر به معنی دانایی، آگاهی، علم آموختن و دانش اندوختن است. این کلمه در اشعار نظامی و خاقانی به کثرت دیده می شود. (در عربی جدید یا مدرن، دراسته به معنای بررسی است، الدراسات الاسلامیه یعنی بررسی های اسلامی و هدف استاد سلجوقی هم همین بررسی است)

5- «دراسات» کلمه عربی و اسم جمع دراست است.

6- «اصلح» کلمه عربی است، سم تفضیل بمعنی درست تر، درست ترین، شایسته تر و شایسته ترین است. «بقا برای اصلح = بقا برای شایسته ترین»

7- «اتقان» کلمه عربی است، اسم مصدر به معنی استحکام، استواری - اتقان کردن = به استواری به ذهن سپردن - خوب آموختن. شمس تبریزی میگوید: تا یک درس را اتقان نکردمی به درس دیگر شروع نکردمی. همچنان کمال و محکم کاری در همه چیز. یامبر(ص) میفرماید: «کسیکه از شما کاری را انجام میدهد، آنرا به وجه کامل انجام دهد. و علامه سیوطی هم کتابی دارد در قرآن شناسی یا اصول تفسیر، به نام الاتقان فی علوم القرآن»

انتلیز انس) یعنی ماده، قوه و ادراک رد مینماید، چنین میگوید:

«... و بعد از این از ایشان خواهیم پرسید: چگونه و با کدام آله، هر جزء از اجزای ماده، با انفعالی که در خود دارد، میتواند از مقاصد سایر اجزاء اطلاع حاصل نماید؟ و چسان هر یک از این اجزاء قادر میشود آنچه را که اراده و نیت میکند، بر دیگر اجزاء بفهماند؟ و آیا مشوره های پارلمان و یا سنایی در ابداع این موجودات دارای ترکیب بدیع و عالی کارگر بوده؟ و کجا این اجزاء در حالیکه در بیضه گنجشک قرار دارد، میتواند بداند که بالضرور در شکل پرنده دارای منقار و سنگدان ظهور خواهد کرد؟ و هر گاه در بیضه شاهین و عقاب باشد، از کجا خواهد دانست که در شکل پرنده گوشت خوار تشکل خواهد کرد؟ و از کجا درک خواهد نمود که برای آن داشتن چنگال درنده جهت بدست آوردن صید و دریدن گوشت آن، لابد و ضروری است؟»

این گونه رد دهری ها، با وجود آنکه از زیباترین عبارات و مطمئن ترین فکر شمرده میشود، حتی است که در شکل بدیع اجتماعی، کائنات و موجودات را، در صورتی که مجلسین (مشرانو جرگه و ولسی جرگه) تصویر میکند، مجلسینی که تصور نظام بدون آنها میسر شده نمیتواند.

با وصف آنکه تهادب تعلیمات انسانی شیخ جمال الدین افغان را روش و سیستم یونانی یعنی «ارسطاطالیسی» تشکیل میداد و این روش اساس مدارس ما در شرق اسلامی نیز بود، باز هم شیخ افغان گاهگاهی در مقام رد بر دهری ها دست به «تناهی» و «لایتناهی»، «جوهر و عرض» و «جزء لاینجزا» میزد، همچنانیکه شیوه و روش ارسطو نیز چنین بود. شیخ جمال الدین افغان در اغلب اوقات با عین سلاحی که مدرسه نوین استعمال میکرد، در اجتماع دهری ها هجوم می آورد، و بدون شک این روش صیغه نبوغ را برای شیخ افغان اعطا کرده بود.

شخصیت کلامی شیخ افغان همچون منظومه شمسی در غایت نظام و اتقان بود و تمام مشاعر وی به دور یک مرکز که عبارت از امور اجتماعی و بنا به گفته ارسطو (اشیای انسانی) بود، چرخ میزد. هدف و منظور شیخ جمال الدین افغان از سیاست و اخلاق، همانا (کمال) بود. البته کمال بمعنی که «شیخ ابو علی ابن مسکویه» و «مولانا جلال الدین بلخی» فکر میکردند و به طریقه ای که «هیگل» و «کنت» (کانت) اشاره نموده اند، نه به اصول و اساسی که «لامارک» و «داروین» گام برداشته اند. این کمال مورد قبول شیخ افغان عبارت است از انکشاف روحی، نجات بخشیدن غرایز از سقوط در پستی و متخلق شدن به «اخلاق الله».

پس شیخ افغان در این ناحیه، صوفی بود و صوفی ها در این مسئله نوعی از تناقض ظاهری فکر میکنند، به دلیل اینکه کمال در بدو امر، غایت و نهایت اخلاق شمرده میشود و متخلق شدن به «اخلاق الله» معنی اش چنین است که اخلاق فاقد نهایت و غایت است یعنی مفهوم «وظیفه برای وظیفه» و در حقیقت، تناقضی در اینجا موجود نیست، مستند بر اینکه صوفی در انتظار اجر و مزدی نبوده و جز یک هدف، منظور دیگری را نمی شناسد و این هدف عبارت است از تشرف بیدار پروردگار و تقرب به بارگاه جلال او و این بذات خود هم «غایت» و هم «لاغایت» است یعنی هم نهایت و هم لانهایت است. «غایت» بدلیل اینکه اتحاد شعوری با خداوند عبارت از کمال است که یگانه هدف صوفی بحساب می آید. «لاغایت» بخاطر اینکه صوفی از سلوک خویش هیچگونه هدف مادی دنیوی یا اخروی، جز متخلق شدن به «اخلاق الله» ندارد، و اخلاق الله را نهایت غایت نباشد. پس خداوند خالق است بدلیل اینکه خالق است نه بخاطر چیز دیگر.

شگفت آور است که شیخ جمال الدین افغان، بر تمام روش های مدارس فکری، طبیعی و اجتماعی ای که در خلال دو قرن (هفده و هجده) در اروپا موجود بوده و به عصر حاضر پا نهاده است آگاهی داشته روح و جوهر آنرا بخوبی دریافته بود. شیخ افغان به فراگیری علوم طبیعی، بیولوژی، تاریخ طبیعی جدید و نشوء و ارتقا (یعنی تکامل) مجدانه پرداخت و درست پرداخت، همانطوریکه بر موضوعات قابل تدریس در مکاتب مختلف سیاسی همچون دیموکراسی، سوسیالیسم و کمونیزم وارد شده و آگاهی کامل یافت. جرح و تعدیل و نقد و رد شیخ افغان بر اندیشه و فکر اجتماعی استوار بود، آنگونه اندیشه اجتماعی که از دین منشاء میگیرد، عقل آنرا سیر میدهد و کمال انسانی آنرا به پیش میراند و رهبری اش میکند. پس برای مثال باید گفت: هر گاه ما معتقد باشیم که انسان، ناشی از «روح الله» است، این عقیده یک نوع کرامت و شرف را، برای ما خلق میکند که ما را بسوی عزت و مجد رهبری می نماید و تا درجه عالی جمال اخلاق و کمال ذات بلند میبرد، و هرگاه ما بدنیاال این گمان براه افیم که در سلسله نسل «بوزینه» جا داریم، در آنصورت جز پیروی از قانون جنگل و منحط شدن تا درجه چهارپایان، راهی دیگر نخواهیم داشت. شیخ جمال الدین افغان این طرز گمان را، به عین سلاح مورد استعمال «داروین» بدینگونه رد مینماید: هر

گاه بریدن گوش سگ ها در جزیره «مدغاسکر» سبب شده باشد که نسل این سگ ها به مرور زمان بنا بر عقیده «داروین» تغییر شکل داده بدون گوش بدنیا بیایند، پس چرا این قاعده و فورمول، در مورد مللی که طی هزاران سال، اولاد خویش را ختنه (سنت) میکنند، تطبیق نشده فرزندان نسل بعد تر ایشان بشکل ختنه شده (سنت شده) از مادر تولد نمی شوند؟

شیخ افغان در دین خود موحد بود و در سیاست خود مردم را بسوی وحدت و همبستگی میخواند و اجزای کائنات را به اساس عقیده وجود خدا(ج) که اصل وجود، منبع شعور و مصدر اراده است، باهم ربط و پیوند میداد و این طرز بینش، فکر صوفیانه اش بود و بر اساس چنین عقیده ای میان روح و جسم، ماده و معنی و هم بین نظام طبیعی و نظام ادبی ارتباط قایم میکرد.

صوفی به طریقه «وحدت الوجود» که شیخ جمال الدین افغان بدان سلوک میکرده، وجود حقیقی را در خداوند می بیند و ماده و قوه و شعور را در همه صفات اوتعالی مشاهده میکند که موجودات آئینه وجود او و اجزای کائنات مظاهری از «اسماء الحسنی» اوست. پس ایجاد طبیعت زاده پهنای الهی اش و پیدایش شعور، تراویده علم آفریده گاری اش میباشد. چنانچه «سپینوزا» عین همین عقیده را دارد.

این بود اساس تأملات شیخ افغان که آنرا در دیار خودش (افغانستان) کسب کرده بود. **از ابتدای شش قرن در** افغانستان، شمال هند و جنوب فارس مدرسه یا مذهب یا مشربی عرض وجود کرد که بنام «عرفان» مسمی گردید. و این کلمه (عرفان) از فہوایش قریب به کلمه «اشراق» است.

بعد از «شیخ شهاب الدین سهروردی» این مدرسه بدو قسم منشعب گردید، که یکی بنام مدرسه «مشائین» یعنی مدرسه استدلال منطقی ارسطو طالیزی متکی بر فکر خالص و دومی مدرسه «اشراقیین» یعنی گروهی که قلب را با مغز یکجا میکردند و عقل را با سلاح حدس و الهام مجهز می نمودند و محبت را با وظیفه و جمال را با حق مخلوط میکردند، و علم، خاصه علم کلام در نظر ایشان مجموعه ای بود از بیداری، عقل، تصوف، منطق و ادب. فرق میان «اشراق» و «عرفان» از اینگونه است که اشراق را بر جنبه علمی و عرفان را در جانب ادبی این مذهب اطلاق و استعمال می نمایند.

این نوع تصوف (وحدت الوجود) با فکر و اندیشه ذره و دیمقراطیه که دین اسلام را تأیید میکند، تناقض نداشته و یکی مؤید آن بشمار میرود، زیرا اهل کلام از فکر و نظر ارسطو در مورد هیولا و صورت برگشته و به نظریه دیمقراطیس در باره ذره گراییده اند. به کثرت شنیده ام که شیخ جمال الدین افغان گاهگاهی این ابیات معروف «عراقی» شاعر صوفی مشرب را زمزمه میکرد:

نخستین باده کاندن جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند
چو خود کردند سیر خویشتن فاش «عراقی» را چرا بدنام کردند

این عقیده صوفی هاست که منبع عشق و محبت، بذات خود قدسی و آسمانی بوده، مأخوذ از جمال مطلق میباشد، بنا برآن جمال در نظر ایشان جمالی است نمونه که از مشرق الهی طلوع کرده است. این صوفی ها در قضیه «حسین بن منصور حلاج» نیز عین همین عقیده خویش را دارند. «شیخ محمود شبستری» میگوید: کلمه «انالحق» که «حسین بن منصور» بر زبان آورد در حقیقت کشف مطلق اسرار است و بجز خود «حق» چه کسی این جسارت را خواهد داشت که «انالحق» بگوید. از فحوای گفته شیخ شبستری بر می آید آنکه «انالحق» گفت خود ذات حق بُود، نه منصور حلاج، زیرا او شخصی بود فانی در «حق» نه گوینده «انالحق». این دو بیت که از بلندترین قله تصوف بشمار میروند، شیخ جمال الدین افغان را شیفته خود ساخته بود، و این واقعه دلیل واضحا است بر اینکه شیخ افغان علاوه از محیط و اجتماع علمی، عرفانی و اشراقی اش، دارای کنش عمیق در تصوف نیز بود.

قراریکه از شیخ جمال الدین افغان روایت میکنند، او میکوشید مسئله «اقانیم ثلاثه» (اقانیم ثلاثه یا اقنوم های سه گانه) مسیحیان، یعنی «آب، ابن و روح القدس» (آب یعنی پدر یا خدا، ابن یعنی پسر یا عیسی و روح القدس یا

جبریل) را بروی نظریه «وحدت الوجود»، حل نماید، بدین معنی که «ثلاثه» (عدد سه) بمثابة سه مظهر برای حقیقت واحد است، چنانچه «سقراط» میگوید: «خیر، حق و جمال مظاهر سه گانه برای یک حقیقت شمرده میشوند»، ضمن این موضوع مسئله دیگری نیز بخاطر میرسد که شیخ جمال الدین افغان میکوشید با اینکار خود وحدت و هماهنگی در بین مسلمانان و مسیحیان را توسعه بخشد، بین دو ملتی که از آغاز طلوع فجر اسلام، پیوند و تعارف دیرینه میان ایشان برقرار بود.

شیخ جمال الدین افغان نه کتابی تألیف و نه مدرسه ای تأسیس کرده بود و این آثار محاضراتی که از وی موجود است ناشی از ضروریات دفعی و ناگهانی ای است که شیخ افغان بر آن مواجه شده بود. پس شیخ افغان سقراط عصر خودش و سقراط نهضت فکری در شرق شناخته میشد، مزید بر آن، او شخصیت نو آور و بر انگیزنده و انقلابی بود که در عقب هر حرکت و انقلاب و نو آوری قرار داشت، و از اینها که بگذریم او از شجاع ترین انسانها بحساب میرفت.

کار لایل «مارتین لوتر» را راهب شجاع نام میدهد، لیکن شیخ جمال الدین افغان فیلسوفی است مبارز و شجاع و از صفات برانزده و درخشان او این بود که با تقلید سر و کار نداشت، بلکه پیوسته برای در هم شکستن قفل تقلید مجاهدت می ورزید.

از اسباب نخست نبوغ شیخ افغان داشتن قدرت شنوایی ممتاز و انهماک در مطالعه دایمی بود. پس از آنکه سلسله تعلیمات شرقی اسلامی خود را به اتمام رسانید آگاهی کامل بر ثقافت و فرهنگ غرب بدست آورد. هنگامیکه با علم، بحث و یا مسئله ای، مواجه میگردد، آنرا در دیگی که بالای سه پایه ای (عقل، وحی و کمال) گذاشته شده بود، می انداخت و ذوب میکرد تا در نتیجه، آنچه به نفع انسان ها باشد از آن بردارد و آن دیگر را دور اندازد.

این بحث را به کلماتی چند از شیخ افغان که در محاضره خود بنام (رد بر دهری ها) ایراد کرده پایان می بخشیم و معتقدیم که این کلمات جز از فیلسوف بزرگ، مرشد مؤثر دینی و صوفی پارسا و پاک نهاد سر نمی زند. « . . . با آنکه عقل مشرق ایمان است، هر کس از عقل برگردد، یقیناً پشت به ایمان کرده است و با وجود اینکه در میان آنچه عقل به کنه و اصل آن ره نمی یابد و بین آنچه عقل استحاله و عدم امکان آنرا حکم میکند، تفاوت است باز هم قسم اول نزد عقل معروف و مورد شناخت بوده و عقل به وجود آن اعتراف می نماید. اما قسم دوم از نگاه عقل مطرود و فاقد اعتبار میباشد و در قسم اول هر چند عقل به کنه و حقیقت پی نمی برد، ولی از روی آثار آن معرفتی حاصل می نماید.»

استاد سلجوقی میگوید: «من در روزگار اخیر شیخ جمال الدین افغان بندها آدمم و خدای را شکر و سپاس گذارم که نهضت و بیداری را از بدو شعور خویش تا امروز، بصورت متزاید مشاهده میکنم. هنگامیکه خداوند(ج) را شکر میگزایم، بر ماست از شخصی که محرک و برانگیزنده اول این نهضت بشمار میرود نیز اظهار شکران و سپاس بنمائیم. هنوز ربع قرن از زمان شیخ افغان سپری نشده بود که افغانستان از دست درازی های بیگانگان، رهایی حاصل کرد و استقلال و خود ارادیت خویش را بدست آورد و این کشور در پی اصلاحات مورد نیاز، اقدام نمود، و بعد از این نهضت و بیداری عمومیت یافت و در سرتاسر شرق توسعه یافت.

شک نیست که در میان مسلمان ها زعمای عسکری و شخصیت های مجاهد همچون «صلاح الدین ایوبی» و «سلطان محمود غزنوی» عرض وجود کردند، اما در میان طبقات علما و فلاسفه و متفکرین شخصیتی مانند شیخ جمال الدین افغان وجود نداشت. این امتیاز و برانزندی شیخ افغان تنها و منحصر به عالم اسلام نبود، بلکه در سایر ادیان نیز شخصیتی همچون وی سراغ نمی گردید. جز او کسی به نظر نمیخورد که در اطراف هر چیز فکر کند، اصلاح آورد و ترمیم نماید. بلی شیخ افغان نه تخریب میکرد و نه انهدام مینمود. در هیچ امری تعلل را روا نمیداشت. پس او نخستین معماری بشمار میرود که بدون اندک تغییر یا تخریب، معبد را تجدید و ترمیم می نماید. شیخ افغان نخستین زعم دینی و روحی شمرده می شود، زعمی که جهت از بین بردن گرد و خاک ناشی از خرافات و عادات وارد شده و کسالت و جمود که بر روی مبانی مبادی ما تراکم کرده است همت گماشت و از ما تقاضا کرد که جنبش و قیام را بسوی نمونه اعلی انسانی و بسوی وطن و برادران ما، در سایه دین و روشنی اخلاق، از دست ندهیم و رابطه (حبل الله) را که تمام وطن اسلامی را بدون آنکه تغییری در موجودیت آن، وارد شود

د پانو شمیره: له 9 تر 14

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

بها هم جمع و مرتبط می سازد، محور کار های خود بشناسیم.

شیخ جمال الدین افغان اولین رهبر انقلابی مؤثر بشمار می آید، وی مخالف تبعیض بوده هیچنوع روح گروهی و قبیله‌ای را، چه در دین، چه در وطن و چه در سیاست بوجود نیاورد. پس او از این ناحیه نسبت به «مارتین لوتر» و سایر زعمای دینی و اخلاقی در هر وطن و سرزمینی که باشند، دارای عظمت ممتازی بود.

شیخ افغان علماً و عملاً زعیماً موحد و بی رقیب دینی، اخلاقی و سیاسی ما بود. زعیمی که اصلاح کرد نه تخریب، ترمیم کرد نه انهدام، جمع کرد نه تفریق، تدین ورزید و دنیا را از کف نداد. استغنی کرد و به رهبانیت نزدیک نشد، متواضع بود نه در شکل دنائت. حکمروایان و سلاطین را با شهامت و شدت، در قصرهای شان مقابله کرد و با رفقای نیازمند و فقیر خود در رستوران‌های عامه در کمال تواضع و مناعت می نشست. در دشوارترین و ضیق‌ترین حالات هم از قبول هدیه ابا ورزید، هر چند هزاران پوند بود.

شیخ افغان ترجیح میداد نان سیاهی را با پیاله چایی و با جام آبی با رفقای اخلاص مند خویش صرف نماید و در اندیشهٔ طعام‌های متنوع و رنگارنگ نباشد.

نشئت و رسالت شیخ افغان

استاد صلاح الدین سلجوقی هنگام اشتراک در یکی از پروگرام‌های رادیویی مصر که به یاد و بود شیخ جمال الدین افغان ترتیب یافته بود، به جواب «استاد سعادت قاضی» اداره کنندهٔ پروگرام در بارهٔ شیخ افغان چنین گفت: شیخ جمال الدین افغان در سال (۱۸۳۹م) در قریهٔ اسعد آباد کنر چشم به جهان گشود. شیخ جمال الدین افغان حصه ای از دوران طفولیت اش را در اسعد آباد کنر بسر برد و چون پدر و خانواده اش بنا بر عوامل سیاسی وارد کابل شدند. شیخ تعلیماتش را در مسجد «گودری» که در آن وقت مرکز بزرگی برای دروس اسلامی بشمار میرفت، اتمام بخشید.

شیخ جمال الدین افغان خانوادهٔ بزرگ و قدرتمندی داشت که به سادات کنر معروف بودند که اعضای این خانواده همه نیرومند، با رسوخ، مجاهد و مسلح بودند. شاهان افغانستان به منظور احترام به خانوادهٔ نبوی و بخاطر خوف و هراسی که از شورش ایشان داشتند، برای برقراری ارتباطات فامیلی و ایجاد نزدیکی خانوادگی با ایشان در ازدواج دختران خود با پسران آنها و خواستگاری از دختران آنها برای پسران خویش تلاش می ورزیدند.

مرحوم «سید حسین پاچا» شخصی که در حدود یکصد سال زندگی کرد و با شیخ جمال الدین افغان در راه مبارزه و جهاد رقابت مینمود، فرزندی از سلسلهٔ کاکا های شیخ شمرده میشد، در وصف شیخ افغان می گفت: « شیخ جمال الدین با زبان و قلم به جنگ استعمار بر می آید و با سلاح و روح خویش در مصاف جنگ با استعمار قرار می گیرد. » سید حسین پاچا زعیماً ملی و وطنی و رکن اصلی دفاع از وطن بشمار می رود. « سید عباس پاچا» که از جبههٔ پشتونستان برضد استعمار رهبری و قیادت میکرد و در جهت تثبیت سرنوشت ملت افغان رکنی از ارکان دعوت و نهضت شمرده میشد، هم عضوی از این خانوادهٔ با کرامت بود. سید عباس پاچا در سال (1951م) پروود حیات گفت.

هکذا یکی از اعضای این خانواده «سید شمس الدین مجروح»⁷ است که هنوز در قید حیات میباشد «1350ش» از این خانواده شخصیت های در جهاد وطنی، در ادارهٔ حکم و در علم و ادب به درجهٔ نبوغ خود رسیده اند. همه اعضای این خانواده هیچگاه عزت، کرامت، سخاوت، شجاعت و نیرومندی خود را از دست ندادند.

در دو قرن هجده و نوزده سرزمین شیخ جمال الدین افغان (کنر و ننگرهار) با محیط سیاسی و ثقافتی که داشت، از مصالح ترین محیط ها برای تربیت گردیده بود. این خطه در آن روزگار به شکل مقبرهٔ سپاه و افسران جنگی

7- جناب سید شمس الدین مجروح شخصیت سترگ علمی، ادبی و سیاسی برآزندهٔ افغانستان بعد از نیم قرن خدمت صادقانه و عاشقانه بوطن، در سال (2009م) مطابق (۱۳۸۸ش) با این جهان وداع نمود. روحش شاد و یادش همیشه گرامی باد.

استعمار جلوه میکرد. زیرا در فاصله چشم دید و آواز رس شیخ جمال الدین افغان، در حدود بیست هزار نفر عساکر و سربازان برتانیه در جنگ های مقاومت افغان کشته شده بودند.

شیخ جوان که هنوز نابالغ بود، تمام این صحنه ها را یا می دید و یا می شنید. این اوضاع و این رویداد ها، الهام بخش حقیقی برای شیخ شمرده می شد. با همین مبارزات و رویداد ها بود که او متوجه شد طلسم استعمار شکست ناپذیر نمی باشد. و امیدوارش ساخت که با مقاومت ملت گلیم استعمار از وطنش افغانستان به زودی برچیده خواهد شد. چنانچه همانگونه هم شد.

محیط ثقافتی این سرزمین در آنوقت محیط نیرومند فرهنگی بحساب می آمد زیرا نویسندگان و مؤلفین در علوم اسلامی، خاصاً در منطق و فلسفه و ادب بحد نبوغ رسیدند و نبوغ در این دیار نسبت به سایر مناطق افغانستان بیشتر و چشمگیر تر بود.

از اسلاف شیخ جمال الدین افغان در علم و فلسفه، علمایی همچون «محمود جونفوری»، «مولوی عبدالحکیم» و «شاه نعمت الله ولی» بودند و از معاصران او، این علما را میتوان بیاد آورد: «نواب صدیق حسن خان»، «قاضی بشد کنری»، «ملا فیروز کابلی»، «ملا سنبت» و «حافظ دراز پیشاوری» یعنی اشخاصی که در هر دو شرق (میانه و دور) نواب علم و فلسفه زمان خود محسوب می شدند. و از رفقا و دوستان صمیمی شیخ جمال الدین افغان میتوان از این شخصیت ها نام برد: «مرحوم نجم الدین» عالم بزرگ و مجاهد کبیر، «اخذزاده صاحب سوات» کسیکه دایماً با غیر در جهاد بود، و مجاهد معروف «ملا مشک عالم» که میان شیخ و این سه تن عالم نامور رابطه محکمی برقرار بود. ایشان همواره در رأس جنگ های خونین با استعمار جا داشتند و در علم و ادب حیثیت پایه متین را دارا بودند.

صفات و هیكل شیخ جمال الدین افغان

شیخ افغان دارای چهره جذاب و هیكل قوی بود، قامتش بسوی کوتاهی میلان داشت، پوست گندمی و موهای سیاه داشت، دست های کوچک داشت و در چشمانش نشانه های ذکاوت و قوت و نفوذ خوانده می شد. این صفات و مشخصات در نزد هر فرد از خانواده حسینیّه «کنر» موجود و مشهود بود و هنوز هم هست. فضایل شیخ افغان یکی و دو نبود، لیکن شجاعت بارزترین فضایل او را تشکیل میداد. هنگامی که «کار لایل» نویسنده معروف انگلیس از «مارتین لوتر» یاد میکند او را «راهب شجاع» معرفی می نماید و شیخ جمال الدین افغان، پیش از هر چیز دیگر، یک عالم شجاع بود. صفت بارز دیگر شیخ افغان ذكاء خارق العاده او بود. «ابوعلی ابن سینا» حینی که مراتب عقل را وصف میکند، می گوید: «در اینجا قوه شعوری ای وجود دارد که بالاتر از سطح حدس است». ابوعلی ابن سینا این قوه را، قوه قدسی می نامد. پس اگر در عصر ما شخصی باشد که به این قوه برسد، بی گمان شیخ افغان خواهد بود.

این نیز از جمله صفات شیخ جمال الدین افغان است، که همت بلند و بزرگش او را چون سلطانی ساخته است، سلطان ولی فاقد تاج. نگاهش به غایت بلند و قناعت و استغنی اش حیرت آور بود، تا آنجا که گمان میرفت ترک دنیا کرده است. شیخ افغان مانند سایر فلاسفه خوش قلب و در عین حال سریع الانفعال و سریع الاشغال بود. قلب پاک، دامن پاک و زبان پاک داشت.

از صفات دیگر شیخ افغان یکی این بود که او حیثیت رکن ثابت سیاست را بخود گرفته بود و آوازش در فضای سیاست جهان می پیچید و با آنکه سیاست بذات خود علم و متکی بر علوم زیادی میباشد، بازم بنا بر شرح (ارسطو) چون سیاست، موهبتی است خاص از جانب خداوند، دیگر چه غرابتی خواهد بود که شیخ جمال الدین افغان مورد این موهبت خداوندی واقع شود و سیاستمدار نامی بار آید.

مشرّب فلسفی شیخ جمال الدین افغان

ثقافت افغان افغانستان در آن وقت و تا امروز مرکب از این اجزای سه گانه بود: علم کلام و فلسفه یونانی، و چیزی از تصوف «وحدة الوجودی» و هنگامیکه شیخ جمال الدین افغان رساله کوچک خود را در «در رد طبیعیون» نوشته میکرد، در ترتیب مقدمات، استدلالش را، بر منطق ارسطو استوار می نمود و شیخ افغان به صوفیه «وحدة الوجودی» شیفتگی خاص داشت.

د پانو شمیره: له 11 تر 14

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

حینیکه شیخ افغان مصر را ترک میگفت، چیزی از مال و پول در دست نداشت، برخی از ثروتمندان آنجا چون از حال او آگاه بودند، مبلغ گزافی برایش پیشکش و هدیه کردند، ولی شیخ افغان هیچ چیزی از آنرا نپذیرفت و در پاسخ به ایشان گفت: « با این همه پوند ها محتاج تر از منید. شیر هرجا برود، شکارش را گم نخواهد کرد.»

شیخ جمال الدین افغان چرا از دواج نکرد

شیخ افغان نه راهب بود و نه معتقد به رهبانیت. برخلاف «شوپن هاور» و امثال او، نسبت به زن ها بدبین و متنفر نبود، و لیکن شیخ جمال الدین افغان در شرایط و اوضاع جنگ بر ضد استعمار دنیا آمد و در آن فضا زندگی کرد و در آن میدان مبارزه و جهاد چشم از دنیا پوشید. جهاد و مبارزه بر ضد بردگی، ظلم و اجحاف و علیه جهل و نادانی.

هنگامیکه شیخ جمال الدین افغان در برابر این مفاسد و عوامل بدبختی بشریت جنگ و مبارزه میکرد، مسلماً این عوامل پستی نیز با او به جنگ و مبارزه متقابل می پرداخت و شیخ خویشتن را در صف اول هجوم و دفاع می دید. پس چنین شخصی را با چنان شرایط و اوضاع، چسان ممکن می شود دست به ازدواج و تشکیل یک زندگی مشترک خانوادگی بزند، و همسر و اولاد خویش را از جبهه ای تا جبهه ای و از خندقی تا خندقی و از تبعید گاهی تا تبعید گاهی با خود منتقل سازد.

اهداف شیخ جمال الدین افغان

شیخ افغان در مبارزات و جهاد خویش، هدف و نصب العین روشن و مشخصی داشت و آن اینکه خطه اسلامی و شرقی، از شر استعمار، بردگی، استبداد، هراس و خرافات وارهد و آزاد شود و اصلاحات در نظام اجتماعی، عرض وجود نموده و فرهنگ اسلامی بگونه ای دگرگونی پذیرد که مناسب با ثقافت عصر جدید و نسل فردا باشد. و همچنان شیخ افغان آرزو داشت وحدت در میان ملل اسلامی بلکه شرقی شکل عملی و واقعی را بخود بگیرد.

نظر شیخ جمال الدین افغان در باره دین

شیخ جمال الدین افغان معتقد بود که دین اسلام، دین تمدن، دین تضامن، دین عمران و دینی است که دنیا و آخرت و زندگی و معاد را در خود جمع کرده است، و مانند جد خود حضرت پیغمبر اسلام (ص) میگفت: « الحکمة ضالة المؤمنم » (حکمت گمشده مؤمن است) و این گفته پیغمبر اسلام را به مردم نصیحت میکرد و میگفت که « علم بر هر فرد زن و مرد مسلمان یک فریضه است.»

شیخ جمال الدین افغان دین اسلام را دین وسیع و پذیرنده انواع علم و عمل میخواند و دینی وانمود میکرد که علم، فلسفه، ریاضی، تخنیک، کیمیا، سیاست و اخلاق را در خود جا میدهد و در بر می گیرد.

مؤقتیت های شیخ جمال الدین افغان

ممکن نیست که حق و خیر در هم پاشیده و ناکام شود، چنانچه (کلمه طیب بسوی خداوند اوج میگیرد و خداوند(ج) پاداش نکوکاران را ضایع و حدر نمی سازد).

این همه عذاب ها، اخراج و تبعید ها که شیخ افغان در زندگی با آنها دست و گریبان بوده دلیل خوبی است برای پیروزی و مؤقتیت و نیرومندی او، و ضعف، ناکامی و ناتوانی دشمنان و مخالفان او، زیرا فضیلت، دلیل قوت و دنائت نشانه ضعف است. همانطوریکه شدت از علایم ناتوانی و ناکامی بشمار میرود. هنوز ربع قرن از وفات شیخ افغان سپری نشده بود که وطن عزیز او افغانستان، به استرداد کامل آزادی و استقلال خود پیروز شد و این نخستین ثمر از درخت جاویدان شیخ شمرده میشود.

سپس مبارزات او در میان ملل عرب و در مصر به مساعدت شاگردان آزادش ادامه پذیرفت، تا آنجا که ملل عرب به آزادی رسیدند و تا آنکه جمال عبدالناصر، بحیث بزرگترین ثمر درخت آمل شیخ جمال الدین افغان، در آن دیار به مرتبه نبوغ رسید. پس این درخت که « ریشه آن ثابت و شاخ آن در آسمان است » بدست شیخ جمال الدین افغان غرس و زرع گردید و به لطف و قدرت خداوند(ج) نباتی نیکو و حسن بار آمد.

د پانو شمیره: له 12 تر 14

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

تألیفات شیخ جمال الدین افغان

شیخ افغان کتاب های زیادی تألیف نکرده است. او سقراط عصر جدید بود که محیطی از عقیده و فکر ایجاد کرد. پس هر آنچه بعد از وی در بلاد اسلامی نوشته شده و میشود، همه اش محصول اشارات و القات شیخ افغان بشمار می رود و لذا او کسی بود که ثقافت، نشرات، مطبوعات و اندیشه و عمل را به پیش راند و تحرک بخشید. با وصف آنهم کتب و آثار شیخ جمال الدین افغان اندک و ناچیز نبود و علاوه از مجله هفته وار «عروة الوثقی» و مجله «ضیاء شرق و غرب» کتابی تحت عنوان «تتمة البیان فی تاریخ الافغان» نیز داشت و این کتاب، همچنانکه مرحوم «استاد عبدالقادر المغربي» میگوید وثیقه جاویدانی برای اثبات هویت افغان و افغانیت شیخ جمال الدین بشمار میرود، و کتاب مذکور در سیاست عمیق تر است تا تاریخ، کذا کتاب دیگری که ما از آن بنام «رد بر نیچریه» در سطور قبل تذکراتی نموده ایم، و شیخ جمال الدین افغان این کتابش را در هندوستان به زبان دری تألیف نمود. هنگامیکه در قاهره محفل بزرگی بمناسبت یاد و بود شیخ جمال الدین افغان ترتیب یافت و محفل تحت ریاست استاد صلاح الدین سلجوقی قرار داده شد، استاد بیانیة افتتاحیه خویش را، در آن محفل که عده زیادی از رجال سیاست و علم حضور بهم رسانیده بودند، چنین ایراد کرد:

«محمدرص) در آن جزئی از زمان بر انگیزته شد که فکر و اندیشه انسانی در نقطه تلاقی طوفان های متضاد و دارای مسیر ناهمگون قرار داشت. همچنانیکه نظام اجتماعی در گذرگاه تند بادهای ناشی از آرا و عقاید متناقض، موجودیت و هستی خود را از دست داده بود. در ساحة فکر و اندیشه اجتماعی، حرکت ها و جهت های متباینی جلب نظر میکرد. چنانچه کشمکش میان جمهوریت اشتراکی افلاطون و فردیت ارسطو فضای یونان را پر ساخته بود. کذا در شرق نزدیک و دور، میان کمونیستی «مزدک» و ملکیت «کسری»، میان سیاست قوت و شدت و هراس انگیزی مفرط یهودیت و میان سلوک گذشت و تساهل افراطی بودایی، جدال و مقاتله در جریان بود. بندگان خدا در آن روزگار، بندگان حکام بودند و این حکام نه تنها ممثلین قوم و مردم خویش نبودند، بلکه بردگان و خدمت گزاران قیصرها و کیاسره شمرده می شدند. قیصرها و کسری هایی که با داشتن خصلت استعماری، باهم به رقابت پرداخته بصورت متناوب بلاد خدا و بندگان او را تحت حکم و طغیان قرار میدادند.

مردم در تحت این شرایط و اوضاع، بدو دسته تقسیم شده بودند: یکی دسته بزرگ که شباهت کامل به بردگان داشت و دیگر دسته بسیار کوچک که بنام آقاها و بدارها یاد می شدند. این آقایان و بدارها، در حقیقت خود بردگان بودند و سیادت و آقایان ایشان عطیه و بخشش مردم شمرده نمی شد، بلکه ناشی از احساس طماعی بود که در وجود ایشان تمرکز داشت.

طبیعی و مسلم است که بردگی و غلامی مادر پستی ها و ذلت و مهد ناپاکی و ناشایستگی هاست و این نیز حتمی است که بندگان برای «غیر خدا» بزرگترین سبب فساد و اخلاق و توسعه پستی ها و انحطاط جامعه انسانی بشمار می رود.

بنا بر این بت پرستی جزء دنائت و پستی ثانوی برای پستی بردگی، چیز دیگر نمی باشد، زیرا «بت» تمثالی برای وجود اذلی و ابدی واجب نیست، بلکه تمثالی است از «رباب» غیر خدا، تمثالی است از انسان استیلا جوی. پس بت ها هیکل هایی بودند که نه آقایان و بداران بشر را، بلکه الوهیت انسان را بر انسانی مثل خود شان تمثیل میکردند. هنگامیکه محمد ابن عبدالله (ص) پیغمبر آخرین خداوند مبعوث شد، نخستین کلمه ای که در رسالت جاویدان او، جلب توجه میکرد، کلمه «آزادی» بود. آزادی از ذلت بردگی و رشته بندگان، چنانچه معنی کلام زیبا و پر عطوفت (لا اله الا الله) ابلاغ است بر اینکه هیچ آقا و بدار، هیچ مولی، هیچ صاحب ملک و سلطان جز خداوند(ج) که غیر از او خدایی نیست، در جهان وجود، وجود ندارد. خدایی که رحمن است و رحیم است.

پس فکر و اندیشه در باره خدا(ج) انسان را از حضيض بردگی بلند برده از ظلمت جهل و پرتگاه خوف و از مغاک دنی ماده، بسوی معراج قدسی ضیاء بخش، رهبری می نماید و از سقوط هلاک نجاتش میدهد. معراج قدسی که بنده در آن خالق و رازقش بوده و الهام می یابد که بخدا(ج) توکل و اعتماد کند. به روح مجرد و عقل سلیم خود چنگ بزند، روح و عقلی که موهبت و الهام شده خداوند است. در این وقت است که انسان عقلش را با ضمیرش و ضمیرش را با الهامش ربط میدهد. در پایان این همه انسان جز خدا(ج) بدیگری سر عبودیت و بندگان خم نموده از دیگری هراس و خوف در خود راه نمیدهد و امید و طمع نیز ابراز نمیکند. لیکن عادت تجاوز و ظلم و حکومت که در خلال قرن ها و نسل های متوالی، چون رسوبی در شعور بشر جا گرفته بود، زمینه تنازع و مبارزه برای بقا را فراهم و میسر ساخته بازار این تنازع را گرم نموده بود، و حینیکه سستی و کسالت پرده های خویش را بر بالای

د پانو شمیره: له 13 تر 14

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

مسلمان ها گسترده سیاست تجاوز و شدت و اندیشه استعمار با همه ضمايم و ملحقات خود از قبيل ظلم و استبداد، اجحاف بدوی و وحشی، پا به پیش گذاشت و آغاز یافت و اخلاق و عدالت و فضیلت را محکوم ساخت.

خداوند حکيم و با تدبير اراده فرموده در قرن سیزدهم هجری، دین خویش را بوسیله بنده ای از بندگان مخلص و صدیقش (شیخ جمال الدین افغان) تجدید نماید. بنا بر آن او را از سرزمین مجاهدین یعنی افغانستان، بسوی سرزمین مجتهدین یعنی مصر، فرستاد. شیخ افغان نخستین کسی بشمار میروید که جهاد افغان ها را بسوی سرزمین «کنانه» و اجتهاد مصری ها را بسوی افغانستان منتقل ساخته است.

* به مشاهده میرسد که مصری ها جهاد را وسعت داده و افغان ها به ازدیاد در اجتهاد پرداختند، و بدین طریق جهاد و اجتهاد دست اتحاد و هماهنگی بهم دادند. جهاد و اجتهاد یعنی دو رکن قویم ماهیت فضیلت، سعادت و دین حنیف اسلام.

* به مشاهده میرسد که افغان ها در پرتو جهاد استقلال سیاسی تام و کامل خود را بدست آوردند، و در پرتو اجتهاد در زمینه گسترش علم و عمران و آبادانی و مدنیت گام های فراخ و مؤثر برداشتند.

اما هنگامیکه متوجه می شویم خداوند از لطف عظیم خویش نعمت بزرگ آزادی و اراده آزاد و سیادت ملی را بر ما ارزانی فرموده، شایسته و لازم است که شیخ جمال الدین افغان این برادر وفادار را از یاد نبریم. برادری که در راه خدا جهاد کرد و در راه دین دست به اجتهاد زد. غربت، زجر، آلام، تهدید و اهانت را پذیرفت تا ما را راه بنماید و الهام قیام و مبارزه بخشد، و تا ما را در پرتو جهاد و اجتهاد خویش، بجانب وحدت و برادری، و چنگ زدن به دین و مبادی و جنبش و مبارزه بخاطر عزت و کرامت شخصی، ملی و دولتی رهبری کند، و ما را به حیات پر از مجد و شرف و جهاد و اجتهاد دل بسته و علاقه مند سازد.

پایان بخش ششم

ادامه دارد

د پانو شمیره: له 14 تر 14

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په څیر و لولئ